

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله چهارم از مسائل هشت گانه مقصد سوم که در احکام نکاح بود از لحاظ عیوب و تدلیس، این است که فرمود: «الرابعة لو زوجه بنته من مهيرة و أدخل عليه بنته من الأمة فعليه ردها و لها مهر المثل إن دخل بها و يرجع به على من ساقها إليه و ترد عليه التي تزوجها و كذا كل من أدخل عليه غير زوجته فظنها زوجته سواء كانت أخفض أو أرفع».^۱ در مسئله چهارم از این مسائل، این تدلیس هست؛ اما هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی به تدلیس «أحد الزوجين» ندارد.

بیان آن این است که نکاح، با بیع و مانند آن یک فرق جوهری دارد. در بیع ما می توانیم سه نوع بیع داشته باشیم: «کلی فی الذمه»، «کلی فی المعین»، عین شخصی خارجی؛ «کلی فی الذمه» نظیر صرف و سَلَم یا نظیر نسیه که مَثْمَن یا ثمن یک امر کلی است در ذمه؛ «کلی فی المعین» نظیر «صاع من صبره» مشخص است در بین افراد محدود؛ شخص معین مثل اینکه این عین خارجی را دارد می فروشد. سه قسم در بیع درست است؛ اما در نکاح، «کلی فی المعین» فرض صحیح ندارد، «کلی در ذمه» فرض صحیح ندارد، «إلا و لابد» باید شخص معین باشد. وقتی در نکاح، شخص معین شد، حریم تدلیس در زوج و زوجه باید در عین «أحد العینین» باشد. تاکنون یعنی این سه مسئله ای که قبلاً گذشت، این تدلیس در نکاح بود یا تدلیس در شخص بود یا تدلیس در شخصیت بود، ولی عین

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۶.

خارجی بود، این می‌شد تدلیس در نکاح؛ اما مسئله چهارم هیچ یعنی هیچ! بیگانه از تدلیس در نکاح است. یک زنی را عقد این آقا درآوردند، یک زن دیگری به او دادند، این تدلیس هست، محرم هست؛ اما این تدلیس در نکاح نیست. تدلیس در نکاح این است که این زوج که باید این وصف را داشته باشد ندارد، یا این کمال را داشته باشد ندارد، یا این خصوصیت را داشته باشد ندارد؛ نه اینکه یک زن دیگر را تحویل او بدهید، آن زن دیگر که عقد نشده، زوجه نیست، تدلیس در آن نیست، او نکاح نشده است، شما مگر نمی‌خواهید تدلیس در نکاح کنید؟! این تدلیس در نکاح نیست.

روی همین جهت مرحوم محقق صاحب دقت است، صاحب جواهر هم صاحب دقت است، هر دو طرزی حرف زدند که این مسئله سوم کاملاً بیگانه از تدلیس در نکاح است. از همان اول مرحوم محقق گفت: «قیل»، بعد در اثنای بحث هم گفت که نعم! اگر شرط بکنند و هیچ استنادی به روایت ندادند. فقط مرحوم صاحب جواهر یک اشاره‌ای کرده، گفته احتمالاً یکی از این روایات - روایات باب هشتم که ما سه روایت را در جلسه قبل خواندیم - شامل مقام ما می‌شود.^۱ چون «عند التحقيق» این سه روایت باب هشت بیگانه محض از مسئله سوم است و بیگانه محض از تدلیس در نکاح است، چرا؟ برای اینکه تدلیس در نکاح مثل عیب در نکاح، اگر چنانچه عیوب را بخواهند بررسی کنند یک زنی را عقد کردند که این منزّه از عیب است، موقع تحویل یک زن دیگری را تحویل دادند که به یکی از این عیوب مبتلاست، او خیار عیب ندارد؛ برای اینکه آن‌که عقد کردند که سالم است، این‌که تحویل او دادند که معقوده نیست، این تدلیس است، محرم است، اگر او بداند که زناست «لا مهر لها».

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۷۳.

بنابراین اینکه در مسئله سوم مرحوم محقق از همان اول فرمود: «قیل»؛ یعنی بدان این هیچ ارتباطی با بحث ما ندارد، بعد در اثنای بحث هم فرمود: «و الوجه ثبوت الخيار مع الشرط»، اگر چنانچه خيار تدلیس باشد که شرط نمی‌خواهد.

بنابراین تدلیس در نکاح، چون نکاح از سنخ «کلی فی الذمه» نداریم «کلی فی المعین» نداریم شخص معین است «و لا غیر»، اگر غیر این را تحویل داد اصلاً نکاح نیست؛ اگر علم دارد که زناست شلاق می‌خورد و «لا مهر لبغی» و اگر علم ندارد که هیچ. پس مسئله سوم هیچ ارتباطی با روایات باب هشت ندارد. این نکته را مرحوم صاحب جواهر چون توجه داشت گفت با احتمال شمول روایت باب هشت؛ اما دیگران که دقت این سلطان فقه را ندارند، گاهی به آن استدلال می‌کنند. شما ببینید در *أنوار الفقاهة* مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء که یک فقیه نامی است یک سه چهار سالی با صاحب جواهر فرق دارند، او به بعضی از این روایات استدلال کرده است،^۱ این سلطنت فقهی صاحب جواهر را نشان می‌دهد، او هم بزرگوار است فقیه است از بیت فقاهاست. ایشان دارند به این روایت استدلال می‌کنند، در حالی که این سه روایت مسیرشان این است که اگر زنی را عقد کسی کردند و یک بیگانه‌ای را تحویل او دادند، حکم آن چیست؟ این تدلیس در نکاح نیست؛ نه به شخص او برمی‌گردد، نه به شخصیت او؛ به شخص او برگردد مثلاً فلان نقص را داشته باشد، به شخصیت او برگردد مثلاً بنت مهره نباشد بنت آمه باشد و مانند آن. اما مسئله چهارم که نقل می‌کنند مربوط به همین روایات باب هشت است که این تدلیس در نکاح نیست. مسئله سوم در تدلیس نکاح است به دلیل فقدان شخصیت، مسئله چهارم بیگانه از تدلیس در نکاح است، تدلیس در نکاح نیست. مسئله چهارم این است که زنی را به عقد شخص درآوردند، موقع تحویل یک زن

۱. أنوار الفقاهة - کتاب النکاح (لکاشف الغطاء، حسن)، ص ۱۹۱.

دیگری را تحویل او دادند؛ این تدلیس هست فریب و نیرنگ هست، اما تدلیس در نکاح نیست. مسئله سوم تدلیس در نکاح هست به دلیل فقدان شخصیت؛ اما روایات سه‌گانه باب هشت مربوط به آن نیست.

«فها هنا أمور أربع» این امور چهارگانه این است: مسئله سوم تدلیس در نکاح است، برای اینکه تدلیس گاهی در شخص است و گاهی در شخصیت؛ گاهی این زن نقص دارد شخص او آسیب‌زده است و گاهی شخصیت او ناقص است او کنیززاده است، وگرنه آدم سالمی است، این دو بحث؛ مسئله چهارم مربوط به تغییر همسر است؛ یعنی یک زنی را به نام «الف» به عقد زید درآوردند، در «ليلة الزفاف» یک زن دیگری را به نام «باء» تحویل او دادند، این تدلیس در نکاح نیست، این دومی نامحرم است و خیار عیب ندارد، چون نسبت به او عقدی نیست تا خیار داشته باشد. آن‌که عقد کردند که تحویل او ندادند، آن‌که تحویل او دادند که عقد نشده، چون خیار برای عقد است، وقتی عقد نشده «معقود علیها» نیست، خیار نیست. روایات باب هشت برای مسئله چهارم است و روایات باب هشت هیچ ارتباطی با مسئله سه ندارد. این سلطان فقه این صاحب‌جواهر که حشر او با انبیا و اولیا باشد! متفطن است، لذا فرمود احتمالاً یکی از دو روایات باب سه شامل مقام ما بشود؛ ولی در *أنوار الفقاهة* می‌بینید که - متأسفانه - به آن استدلال کردند، با اینکه این ارتباطی با او ندارد.

مسئله سوم تدلیس در نکاح هست، فقدان شخصیت است، همه خصوصیات مسئله اینجا بار است. مسئله ثالثه این بود: «إذا عقد علی بنت رجل علی أنها بنت مہيرة»؛ دختر کسی را به عنوان همسری انتخاب کرد که مادر او آزاد باشد بعد معلوم شد که مادر او کنیز است «فبانت بنت أمة»؛ این تدلیس در نکاح است، چون تدلیس در نکاح یا به نقص شخص است یا به نقص شخصیت، این تدلیس در نکاح است. اما مسئله چهارمی که مطرح است این است: «لو زوجه بنته من مہيرة»؛ قرارداد و خواستگاری و تعیین مهر همه این شد که دختر این زن آزاده را به عقد

این شخص درآوردند. این مرد دوتا همسر دارد: یکی کنیز است و یکی آزاده، با این دامادش قرار گذاشتند که دختر این زنی که آزاد هست به عقد او دریاورند و این عقد تمام شد، در «ليلة الزفاف» دختر آن کنیز را تحویل او دادند؛ این تدلیس در نکاح نیست، یک نامحرمی را تحویل او دادند، او بیگانه است. چکار باید کرد؟ فرمود به اینکه چندتا کار، یک: «فعليه ردها»؛ این داماد باید این نامحرم را رد کند، این که زن او نیست. اما در آنجا که شخص معین زن او هست و بنا شد مادرش آزاد باشد کنیز درآمد، او می تواند قبول بکند، «فعليه ردها» نیست؛ اما اینجا نامحرم است «فعليه ردها»، یک؛ «و لها مهر المثل ان دخل بها»، دو؛ اگر آمیزش کرد، چون با او عقد نکرده بود اگر طرفین می دانستند که هر دو شلاق می خورند و زن مهریه ندارد، چون «لا مهر لبغی»^۱؛ اگر مرد می دانست و زن نمی دانست مرد، هم شلاق می خورد و هم باید مهر المثل بپردازد؛ اگر زن می دانست و مرد نمی دانست، زن باید شلاق بخورد «و لا مهر لها لأنه لا مهر لبغی»، مرد چون نمی دانست «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۲ این احکامشان است. پس دوتا کار شد: یکی اینکه بر این داماد واجب است که این زن را برگرداند، چون نامحرم است. دوم اینکه اگر آمیزش کرد مهر المثل را بدهد. سوم: «و يرجع به علی من ساقها اليه»؛ این مهر المثلی که داد، غرامت را از کسی که در «ليلة الزفاف» فریب کاری کرد و این زن را تحویل او داد. چهارم: «و ترد عليه التي تزوجها»؛ آن زنی که عقد کردند آن را حتماً باید تحویل این شوهر بدهند. بعد می فرمایند این از باب ما نیست، هر جای عالم هم باشد در هر نکاحی باشد همین طور است؛ این تدلیس در زوجه که به شخص او یا به شخصیت او برگردد نیست، او با کسی ازدواج کرد یک بیگانه ای را تحویل او دادند، این همه جا همین طور است. «و كذا كل من أدخل عليه غير زوجته»؛

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۶؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ خِصَالٍ تَسَعَّرَ عَنْ مَهْرِ الْبَغِيِّ».

۲. التوحید (للمصدق)، ص ۳۵۳.

بیگانه این کار را کرد یا «أَدْخِلَ عَلَيْهِ غَيْرَ زَوْجَتِهَا زَوْجَتَهُ»، همه جا همین طور است؛ حالا ما درباره بنت مهیره و بنت أُمّه بحث می‌کردیم، نه! هر جای عالم کسی خواستگاری کرده با زنی ازدواج کرده، در «ليلة الزفاف» یک زن دیگری را تحویل دادند؛ خواه از سنخ بنت مهیره و بنت أُمّه باشد خواه از سنخ عرب و عجم باشد تازی و فارسی باشد هر جای عالم باشد، این قاعده کلی است، این کاری به تدلیس در نکاح ندارد. «و كَذَا كُلٌّ مِنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ غَيْرَ زَوْجَتِهَا زَوْجَتَهُ»؛ خیال کرد او همسرش است، آن وقت مهر المثل را باید پردازد؛ اگر علم دارد که همسر او نیست که زناست، هم شَلَّاق است هم آن زن مهر ندارد، چون «لَا مَهْرَ لِبَغِيٍّ». «سواء كانت أخفض أو أرفع»؛ در اینجا مثال‌هایی که محل بحث بود أخفض از او و پست‌تر از او را تحویل دادند؛ یعنی بنا شد که بنت مهیره باشد حالا بنت أُمّه درآمد. اگر به عکس بود، بنا شد بنت أُمّه باشد بنت مهیره را تحویل دادند. أجمل از او، أكمل از او، أفضل از او، أعلم از او را تحویل دادند، باز هم حکم همین است. تدلیس به این معنا که نقص باشد نیست؛ یک نامحرمی را به جای محرم نشان دادن این چهار حکم هست، این اختصاصی به تدلیس ندارد. حالا اگر زیباتر از او، بهتر از او، با شخصیت‌تر از او را هم تحویل او بدهند، همین چهار حکم هست.

اما روایات مسئله؛ - روایات باب هشت بعضی شفاف و صریح است بعضی ظاهر در مسئله چهارم است و هیچ ارتباطی به مسئله سوم ندارد؛ لذا صاحب جواهر فرمود احتمالاً مسئله سوم را شامل می‌شود - وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۲۰، روایات باب هشت که در جلسه قبل خوانده شد. روایات باب هشت به مسئله چهارم برمی‌گردد، به مسئله سوم ارتباط ندارد، مگر روی احتمالی که صاحب جواهر درباره روایت اول و دوم مطرح کردند. یک اشکالی هم مرحوم شهید در مسالک دارد که آن را مرحوم صاحب جواهر نقل کردند؛ چون مرحوم شهید در

مسالك می‌گوید ضعف سند در اینها هست، ایشان می‌فرماید این روایات معتبر است ما «ضعیف السند» در این روایات نداریم.^۱

روایت اول را که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده از طریق معتبر و صحیح «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَخْطُبُ إِلَى الرَّجُلِ ابْنَتَهُ مِنْ مَهْرَةٍ؛» او خطبه و خواستگاری‌اش نسبت به دختر این مرد است که مادرش آزاد است، این مرد دختر دیگری دارد که مادرش کنیز است. «فَأَتَاهُ بِغَيْرِهَا؛» در «ليلة الزفاف» یک دختر دیگری را تحویل او دادند. عقد برای این دختر است اما موقع تحویل و «ليلة الزفاف» یک دختر دیگری را تحویل دادند، یک نامحرمی را تحویلش دادند. «قَالَ تُزَفُّ إِلَيْهِ الَّتِي سُمِّيَتْ لَهُ بِمَهْرٍ آخَرَ مِنْ عِنْدِ أَبِيهَا وَ الْمَهْرُ الْأَوَّلُ لِلَّتِي دَخَلَ بِهَا؛» آنکه آمیزش کرد مهر برای اوست حالا هر چه هست در حقیقت مهر المثل باید به او بدهد این را با مهر دیگری که خود پدر باید این مهریه را تأمین بکند، برای اینکه او تدلیس کرد او مغرور کرد او فریب داد، این غرامت را پدر باید بپردازد.^۲

روایت دوم این باب که از «أبي جعفر» از امام باقر (سلام الله علیه) است این است که «محمد بن مسلم» می‌گوید: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ خَطَبَ إِلَى رَجُلٍ بِنْتًا لَهُ مِنْ مَهْرَةٍ فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةَ دُخُولِهَا عَلَى زَوْجِهَا أَدْخَلَ عَلَيْهِ بِنْتًا لَهُ أُخْرَى مِنْ أُمَةٍ؛» مردی دامادی با او مذاکره کرد خواستگاری کرد دختر او را که بنت مهریه باشد، عقد تمام شد، در «ليلة الزفاف» همین پدر دختر دیگری را که مادرش کنیز است برد به خانه او؛ یعنی نامحرمی را آورد، این از سنخ تدلیس

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۷۶؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۴۷.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

در نکاح نیست. یک وقت است که همین زن بنا شد بنت مهیره باشد بنت أمه درآمد، این نقص در شخصیت است، این تدلیس در نکاح است و داخل در بحث است؛ یک وقت است که دوتا زن است: یکی بنت مهیره است و یکی بنت أمه، بنت مهیره تحت عقد واقع شد، بنت أمه که نامحرم نامحرم است در «ليلة الزفاف» آن بنت أمه را تحویل دادند، این تدلیس در نکاح نیست. تدلیس در نکاح این است که به «أحد الزوجین» برگردد؛ همین زن معین را عقد کردند به عنوان «أنه بنت مهیره»، بعد همین زن بنت أمه بود، بله تدلیس در نکاح می شود. فوراً فرمود: «تُرَدُّ عَلَى أَبِيهَا» فوراً باید نامحرم را به پدرش برگرداند. آنها هم فوراً باید زنش را تحویلش بدهند: «وَتُرَدُّ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ». «وَيَكُونُ مَهْرُهَا عَلَى أَبِيهَا»؛ برای اینکه آن مهریه اول که هدر رفت، این پدری که تدلیس کرد و خیانت کرد باید مهریه را بپردازد.^۱

این روایت را که ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرد، مرحوم صدوق نقل کرد، مرحوم کلینی هم نقل کرد.^۲ اما روایت سوم که أصرح از همه اینهاست، مرحوم صاحب جواهر نسبت به این هیچ حرفی ندارد؛ لذا می فرماید که «مع احتمال شمول إحدى الروایتین»؛ یعنی روایت اول و دوم ممکن است مسئله سوم را شامل بشود، اما روایت سوم صریح در دو زن است. روایت سوم که «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى فِي تَوَادِرِهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا ع قَضَى فِي رَجُلٍ لَهُ ابْنَتَانِ»؛ آمدند در محکمه حضرت امیر (سلام الله علیه)، گفتند این مرد دوتا دختر داشت: «لَهُ ابْنَتَانِ إِحْدَاهُمَا لِمَهِيرَةٍ وَالْأُخْرَى لِأُمِّ وَكَدَ»؛ دوتا همسر دارد یکی آزاد و یکی کنیز، این یک؛ هر کدام هم دختر دارند، این دو؛ این دختر اولی که مادرش آزاد است تحت عقد درآمد، آن دختر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۱.

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ج ۳، ص ۵۶۲؛ المقنع، ص ۱۰۵؛ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۴۰۶.

دیگر که مادرش کنیز است تحت عقد نیامده می‌شود نامحرم. «فَوَقَعَ عَلَيْهَا»؛ در «لیلة الزفاف» آن دختری که مادرش کنیز است تحویل این مرد دادند او هم خیال کرد زنش است آمیزش کرد. حضرت این احکام را صادر کرد، فرمود: «ثُرْتُ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ الَّتِي كَانَ تَزَوَّجَهَا». یک؛ زنش را باید به او برگردانند، آن بنت مهیره را که زن او بود باید تحویلش بدهند. دو: «وَوَثُرْتُ هَذِهِ عَلَى أَبِيهَا»؛ این زنی که نامحرم بود فوراً باید به پدرش برگردد. سه: «وَوَيْكُونُ مَهْرُهَا عَلَى أَبِيهَا»؛ مهر او چون که وطی به شبهه شد پدرش باید بپردازد غرامت بپردازد، اگر شوهر داد می‌تواند غرامت را از پدر بگیرد.^۱ این هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی با تدلیس در نکاح ندارد، تدلیس هست حرام هست حکمش هم همین‌هاست که بیان کردند؛ اما تدلیس در نکاح این است که به «أحد الزوجین» برگردد. در مسئله زوجیت هم که از قبیل «کلی فی المعین» و «کلی فی الذمه» و مانند آن نیست.

لذا در مسئله چهارم این فقهاء مخصوصاً صاحب جواهر به این روایات استدلال کردند، در مسئله سوم اصلاً به این روایات استدلال نکردند، فقط یک احتمالی می‌دهد، چرا؟ برای اینکه مسئله سوم تدلیس در نکاح است، مسئله چهارم هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی با تدلیس در نکاح ندارد، یک تدلیس نامحرم است بجای محرم، بیگانه است. تدلیس در نکاح این است که در «أحد الزوجین» یا نقص شخص باشد یا نقص شخصیت. اینکه صاحب جواهر در مسئله سوم می‌گوید احتمالاً یکی از روایات باب هشت شامل آن می‌شود؛ اما در *أنوار الفقاهة* می‌بینید که به آن استدلال می‌کردند، اینجاهاست که فرق صاحب جواهر و سایر فقهاء روشن می‌شود، خدا غریق رحمتش کند! بعضی از کشتی‌ها هستند که قدرت ندارند در اقیانوس‌ها راه بروند و هر ناو خدا هم نمی‌تواند کشتی‌هایی را که در اقیانوس می‌رود را راندگی کند. کشتی‌های اقیانوس‌پیما محدودند و آن ناو‌خداهایی که می‌توانند این کشتی‌ها را در

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

اقیانوس‌ها برانند هم محدودند. آن ناو‌خدهای اقیانوس‌ها می‌دانند که در بعضی از جاها اقیانوس آن قدر عمیق است که جای لنگر انداختن نیست؛ ولی بعضی‌ها که قَدَر هستند برای اینکه بفهمند چقدر فاصله دارد، حتی آنجاها هم لنگر می‌اندازند؛ صاحب جواهر از این قبیل است. در جایی که خیلی از مسائل پیچیده در پیچیده است و چند مشکل دارد دیگران می‌گویند «و غیرها، و نحوها» و بعد رد می‌شوند، آنجا یک چند دقیقه‌ای صاحب جواهر سرگرم می‌شود تا ببیند عمق آن چقدر است. فرق صاحب جواهر با دیگران این است در آنجاها که خیلی خطرناک است و دیگران لنگر نمی‌اندازند، او لنگر می‌اندازد.

حالا در آستانه اربعین وجود مبارک حضرت هستیم امیدواریم که شما یا سایر زائرانی که از نزدیک موفق هستید، با زیارت مقبول و دعای مستجاب برگردید و نظام ما و رهبر ما و مملکت ما و اوضاعمان را به برکت ذات مقدس سید الشهداء و اهل بیت (علیهم السلام) بخواهید که روبراه‌تر شود.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) این روایت نورانی را از خود حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل می‌کند. می‌دانید اینها به هر حال یک نور هستند، درست است که در چهارده قسمت هر کدام یک برنامه خاصی دارند؛ ولی به هر حال از آن جهت که نور واحدند یک حکم تازه و واحدی دارند. این را مرحوم کلینی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرمود: «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۱ از من آیت و بزرگ‌تر در عالم احدی نیست، خیلی حرف است! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از این بحث‌ها تخصصاً بیرون است. می‌فرماید در کل عالم مثل من کسی نیست. اینها یک نور هستند. شما نور واحد هستید و در عرش رحمان غرق هستید، حالا در قوس صعود البته یکی پس از دیگری احکامی دارند برنامه‌ای دارند یکی پس از دیگری احکام

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۰۷.

الهی را یاد می‌گیرند. این حرف‌ها برای این است که - خدای ناکرده - کسی نرود و یادداشت نکند و مراجعه نکند، هدر است؛ حتماً یعنی حتماً! وقتی تشریف بردید منزل، کافی جلد اول باب تاریخ ائمه (علیهم السلام) تاریخ وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) باید مراجعه کنید، یادداشت کنید، بعد شرح آن را ببینید که این حرف لغو نشود. فرمود: «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةُ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»، ناقل مرحوم کلینی است در همین جلد اول کافی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه)، اینها هم که نور واحدند. اربعین یعنی زیارت یک چنین کسی که از اینها در عالم کسی بزرگ‌تر نیست. می‌بینید این همه سلاطین آمدند و رفتند، قدرت هم دست اینها بود، حالا کشورهای دیگر هم این‌چنین بودند، اما در کشور ما از آن ساسانی و سامانی و سلجوقی و پانصد سال عباسیان که یک پای آنها بغداد بود و یک پای آنها مرو؛ همین هارون و مأمون این‌چنین بودند که یکی در بغداد بود و یکی در مرو، یکی عراق بود و یکی ایران، یک تکه خاک به نام اینها نیست، این آیت الهی نیست؟! این نام زینب کبری (سلام الله علیها) که قسم خورد فرمود: قسم به خدا ما زنده‌ایم! همین است. همه قدرت‌ها دست آنها بود، حالا چهارتا سنگ به عنوان تخت جمشید مانده است؛ اما کل عالم را اینها گرفتند! با شوق، با شوق! کسی به اینها نگفته بیا کفش این زوآر را واکس بزن یا فلان کار را بکن، نگفتند! پس این یک امر ماندنی است. ما با این سرمایه‌ها - خدای ناکرده - نتوانیم کشورمان را اداره کنیم خیلی محروم هستیم، اینها سرمایه‌های ما هستند. حالا بعضی از چیزها ممکن است مرسل باشد سند تامی آدم تاکنون پیدا نکرده باشد؛ نظیر آنچه که در دعای «عدیله» آمده است «يُؤْتِيهِ رِزْقَ الْوَرَى»^۲ اما وقتی اینکه مرحوم کلینی مسنداً نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرمود: از من بزرگ‌تر در

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص ۱۸۵.

۲. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۴۲۳.

عالم احدی نیست، راست هم گفته است، هیچ کس در عالم پیدا شد که بگوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؟! آدم این طور با جرأت می گوید از عرش تا فرش هر چه بخواهید من بلد هستم! شما دومی نشان دارید که کسی چنین حرفی زده باشد؟! ما شاگردان اینها هستیم، ما در این معدن هستیم، کنار این سفره هستیم، چه عظمتی است و الله؟! فرمود از عرش تا فرش، فرمود از این علوم عادی و قوانین! فرمود «من العرش إلى الأرض» «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي». این تحدی را حضرت در حضور همه کرد؛ مسیحی، یهودی، فرمود از انجیلتان از توراتتان هر چه بخواهید از عرش تا فرش پرسید من بگویم! کسی جرأت سؤال نکرد! بعضی ها رفتند تقلید کنند که رسوا شدند. فرقی بین زنده و مرده اینها که نیست. ما در سفره اینها هستیم. پس راه باز است که هم این کشور را از هر نظر تأمین کنیم، دنیا و آخرت را تأمین کنیم، هم دیگران را به عظمت این نظام و انقلاب آشنا کنیم.

امیدواریم ذات اقدس الهی شما علمای بزرگوار را مشمول دعای ویژه ولی عصر قرار بدهد! این زائرانی که با این وضع می روند از هر سو که آمدند و رفتند و می روند، صحیحاً سالملاً با زیارت مقبول، اعمال مقبول، دعای مستجاب برگردند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

«و الحمد لله رب العالمین»